

امیر کبیر در مقابله باب و بهاء!

یکی از طرق شناسایی ماهیت و مواضع سیاسی میرزا حسینعلی بهاء، مؤسس بهائیت، بررسی روابط و مناسباتش با رجال عصر خویش است. وضعیت فکری و سیاسی رجالی که با او در «پیوند» یا «ستیز» بوده‌اند نشان می‌دهد که بهاء، در چه خطی سیر می‌کرده: خط دفاع از مصالح ایران یا خیانت به آن؟ خط ستیز با دشمنان استقلال ایران یا وابستگی به بیگانگان؟

به عنوان نمونه، مرحوم امیرکبیر با بهاء، دشمن بلکه از سخت‌ترین دشمنان او و یارانش بود و متقابلاً میرزا آقاخان نوری (جانشین انگلوفیل امیر) از دوستان صمیمی بهاء بود و برای حفظ جان او تلاشها کرد. مقاله زیر، روابط و مناسبات امیر و آقاخان با پیشوای بهائیت را (بر پایه اسناد و مدارک معتبر) بررسی می‌کند.

نقش بی‌پدیل امیر در سرکوب باییت

از نابخشودنی‌ها و بدشانه‌های بایبان و بهائیان، آن است که تاریخ، انعام باب و سرکوب قیام پیروانش در دوران قاجار را عمدتاً به پای شخصیتی می‌نویسد که تحلیل‌گران تاریخ (اعم از ایرانی و خارجی) نوعاً وی را شخصیتی وطنخواه اصلاح طلب و ضد استعمار می‌شناسند: شادروان امیرکبیر!

مهدی بامداد، یکی از اقدامات امیرکبیر در زمان صدارت را، در کنار «اصلاح لوبور مالیاتی - ارتش - تنظیم بودجه و تعدیل جمع و خرج مملکتی»، «قلع و قمع فتنه» تجزیه طلبانه «حسن خلن سالار در خراسان»، «برقراری بیروق ایران در ممالک خارجه»، «تأسیس دارالفنون» و «ایجاد روزنامه وقایع اتفاقیه»، «فروتنشدن انقلاب بایبان» می‌داند^۱ و با اشاره به «شورش‌ها و انقلابات خونین» پیروان باب در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه در کشور می‌نویسد: «اگر عرضه کفایت، درایت، لیاقت و مدیریت... امیرکبیر در امور نبود غائله و دامنه شورشها به این زودی‌ها خاموش نمی‌شد و در این صورت حتمی بود که وضع دولت و ملت ایران دگرگون می‌گردید»^۲ دکتر عبدالحسین نوبلی نیز نقش امیر در سرکوبی بایبه را بسیار تعیین کننده می‌داند: «میرزا تقی خان... با قتل باب در تبریز و سرکوب کردن فتنه زنجان و نی‌ریز، تسلط باب را در ایران واژگون ساخت و نگذاشت که ریشه فساد بیش از این در این سرزمین جایگیر گردد»^۳.

نقش بی‌مانند امیر در سرکوب شورش بایبان، مورد تأیید و تصریح مورخان بای و بهائی نیز هست. نورالدین چهاردهی، پژوهنده تاریخ باب و بهاء، از بزرگان ازلیها و بهائیتا شنیده است که باب و افراد حریف حی (=پارن برجسته باب) همگی در صدد تغییر رژیم قاجاریه بوده و به جای آن، تمامی قوای خود را مصروف برپا شدن حکومت بیان (کرده) بودند و اگر... امیرکبیر نبود مسلماً به مقصود خود می‌رسیدند»^۴.

عبدالحمید اشراق خاوری (نویسنده و مبلغ مشهور بهائی) می‌نویسد: «امیر» در مدت سه سال صدارت خود با تمام قوی کوشید تا... امیر باب را از روی زمین محو و ناپدید سازد. برای نیل به این مقصود، فرمان «به قتل سید باب» داد «ولی عقبت جز خسران ثمری از

رفتار ناهنجار خویش نگرفت»^۵. وی سپس به اقدام قلعع بایبان در نقاط مختلف کشور اشاره می‌کند که به گفته او: «اسب شد که مردم در هر شهر و بلد افتندا به وزیر شریز نموده به لذت و آزار اهل ایمان» بپردازند. نسخ این مطالب را در آثار دیگر مورخان شاخص بهائی (نظیر محمد علی فیضی و فضل الله مازندرانی) و حتی عباس فتنی (پیشوای بهائیت) نیز مشاهده می‌کنیم^۶. به قول ویلیام هاجر و دوگلاس مارتین، مورخان بهائی معاصر می‌نویسند: «میرزا تقی خان صدراعظم ایران... مقتدرترین دشمن امر بدیع (=بهائیت) شمرده می‌شود»^۷.

امیرکبیر، حسینعلی بهاء، رانیز در ۱۲۶۷ به کر بلا تبعید کرد^۸ و دایمی و سرپرست باب (حاجی سید علی تاجر شیرازی) را نیز که در توطئه ترور امیر با بایبان همدمت بود دستگیر و، به علت عدم اظهار توبه به، مجازات رسد^۹.

براین سیاهه باید نام قره‌العین را نیز افزود. قره‌العین از پیشگامان باییت در زمان ناصرالدین شاه بود که عملیات کشف حجاب و رفتن وی با چهره‌ای بزرگ شده و عریان به میان مردان بای و همخوابش یا سران بایبه (که در تاریخ از آن، با عنوان رسوایی بدشت یاد می‌شود)^{۱۰} ثبت تاریخ است و حتی مورخین بای و بهائی نیز بدان اشاره دارند.^{۱۱} به قول کسروی، خروج قره‌العین «از خانه شوهر و همراهیش با مردان و آن داستان بدشت که خود بهائیان پوشیده ندانسته‌اند، دستاویز دشمنان بیشتر گردیده تا دستاویز دوستان. این است در کتابها دیده می‌شود که خواهر عبدالبهاء، که بهائیان او را همپای فاطمه زهرا می‌شمارند در نامه خود به بهائیان تهران چنین نوشته: قره‌العین یک دفعه بی حکمتی کرد و هنوز از کله مردم نمی‌تولیم بدرآوریم»^{۱۲}.

نورالدین چهاردهی «از افراد نفع ازلیها» شنیده است که «طاهره در زمان زندانی بودن خود تقاضای

بزرگوار مردی بود

قلم مقام فرهادی - صدراعظم شریفه ضد استعمار و شهید عصر قاجار. که در تیزبینی سیاسی و نکته‌دلی ادبی، شهره تاریخ است. میرزا تقی خان امیرکبیر را از کودکی می‌شناخت. چه پدرش (کرلانی قرلن) همشهری و خدمتگزار قلم مقام بود و تقی کوچک نیز در مجلس درس فرزندان قلم مقام شرکت می‌جست. قلم مقام تقی نوجوان را (به لحاظ استعداد) بر پسران خود ترجیح بسیار می‌نهاد و یک روز که با مشاهده نفعای از امیر، از نکته‌سنجی وی سخت به شگفت آمده بود، به یکی از دوستانش چنین نوشت: «حقیقت، من به کرلانی قرلن حسد بدم و بر پسرش می‌ترسم. این پسر خیلی تریقات دارد و قولین بزرگ به روزگار می‌گذارد»

میرزا تقی خان بی‌همتا است
بد نیست داوری رابرت واتسون، عضو مهم سفارت انگلیس (سفارتی که در توطئه بر ضد امیر، پیشگام بود) را نیز در مورد امیر بشنویم:
«در میان همه رجال اخیر مشرق زمین و زمامداران ایران که نامشان ثبت تاریخ جدید است، میرزا تقی خان امیرنظام بی‌همتا است. دیوجلس [حکیم وارسته و مشهور یونانی] روز روشن با چراغ در پی او می‌گشت. به حقیقت، سزاوار است که به عنوان «اشرف مخلوقات» بشمار آید بزرگوار مردی بود»^{۱۳}.
همو درباره امیر می‌نویسد: «میرزا تقی خان بر آن شد که نیکبختی مادی مردم را فراهم کند و تمایلات تکوینده آنان را مهار گرداند. این وزیر، هدفی از آن هم عالیتر داشت؛ هرآینه تدابیرش استمرار می‌یافت، در اخلاق و کردار ایرانیان تغییری اساسی و ریشه‌دار تحقق می‌پذیرفت»^{۱۴}.

بی‌نوشت‌ها:

۱. امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، خورزی ۱۳۵۵، ص ۲.
۲. امیر کبیر و ایران، ص ۲۱۸.



با عزل و قتل امیر کبیر، راه برای محمد باقرخان باز شد و میان او تا آخرا برای پیشبرد اهداف خود فراهم دیدند که تا مرز ترور (نافرجام) شاه نیز پیش رفتند.

انصاری (کاتب سر امیر) سخت با بایبه و بهائیه مخالف بودند و در قلع و قمع رشه‌های آن در ایران و عراق اهتمام شایان داشتند. (بهاء در این باره در مقاله «باران امیر...» بحث شده‌است).

بی‌جهت نیست که با عزل و قتل امیر کبیر، راه برای تاخت و تاز مجدد بایبان باز شد و میدان را تا آنجا برای پیشبرد اهداف خود فراهم دیدند که تا مرز ترور (نافرجام) شاه نیز پیش رفتند.

عباس املت (مورخ بهائی تبار معاصر) می‌نویسد: «بایبان، پس از شکستهای فجع در مبارزات قلعه طبرسی و در شهرهای تبریز و زنجان، و متعاقباً انعام باب در شمعان ۱۲۶۶ در تبریز، سخت روحیه خود را باخته بودند. ولی پس از سقوط دولت امیرکبیر مجال یافتند تجدید سازمان یابند و بخشهایی از شبکه خود را بازسازی کنند»^{۱۵}. سلیمان خان تبریزی (از عناصر اولیه و مهم بایبه که در جریان ترور نافرجام ناصرالدین شاه دستگیر و به مجازات رسید) پس از عزل و تبعید امیر به کاشان در نامه‌ای به سید جواد کرلایی (از فحول بایبان) نوشت: «امیرنظام بحمدالله تمام شد معزول ابدی گردید. الان در باغ فین کاشان محبوس است. میرزا آقاخان اعتماد الدوله وزیر و صدراعظم گردید ان شاه‌الله امورات بهتر نظم خواهد گرفت. البته جناب ایشان [حسینعلی نوری] باید خیلی زود تشریف فرما شوند که وجود مبارک ایشان مشمر ثمر است»^{۱۶}.

باید گفت، نه تنها با اخراج امیر از صحنه میدان برای تنفس مجدد بایبان باز شد، اصولاً جانشین امیر، میرزا آقا خان نوری (که «تحت الحمایه» انگلیسی‌ها بود) از دوستان صمیمی حسینعلی بهاء بود و از بهاء، که توسط امیرکبیر به عراق تبعید شده بود رسماً دعوت کرد که به تهران برگردد و پس از بازگشت نیز او را توسط برادرش مورد پذیرایی گرم قرار داد و حتی پس از ترور نافرجام شاه، و بکیر بکیر افراد، در مقام مخفی کردن بهاء (که متهم به همدمستی با ترویستها بود) برآمد، که البته بهاء، با



امیرکبیر

روادار، اما نه با دین سازان وحدت شکن

تاریخ ایران، میرزا تقی خان لیسلی را در امری اصلاحگر می‌داند که عشق پیشرفت و تعالی ایران بود و جان بر سر دفاع از آزادی و استقلال کشور گذاشت. مورخان عموماً دربارهٔ اخلاق وارسته و درایت و کفایت سیاسی لیسلی نظر دارند و در شرح خدمات بزرگ او در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی و قضایی و تکاپوی مؤثرش در اصلاح امور شهری و اخلاق مدنی، اخذ دانش و تجارب مثبت غربی، و تقویت بنیادهای صنعت و اقتصاد ملی، داد سخن داده‌اند. بر این همه باید مدارا و رواداری وی با اقلیت‌های رسمی کشور، و تلاش در حفظ حقوق شهروندی آنان را افزود.

حسن مرسلوند پژوهشگر معاصر می‌نویسد: «در برخورد با اقلیت‌های دینی، امیر به نوعی مدارای دینی معتقد بود و تلاش می‌کرد تا معتقدان مذاهب گوناگون تحت حمایت دولت ایران با آسودگی خیال زندگی کنند». این پژوهشگر ایرانی، در تولید نظر خود به سخن لیسلی شیل (همسر سفیر انگلیس در ایران) و نیز فرمان لیسری به حکام یزد و خوزستان در سفارش به رعایت حقوق اقلیت صلیبی و زردشتی، استناد می‌کند.

لیسلی شیل، پانهاذگی برخی از زردشتیان ایران (برای مصون ماندن از تعرض مخلفین خود) به باغ سفارت بریتانیا در تهران را، در زمان صدارت لیسری روزه کاهش می‌دند و می‌نویسد: «در حال حاضر» این پانهاذگی «خیلی کمتر از سابق شده چون صدراعظم فعلی [لیسلی] مرد بسیار انسان دوستی است و علاقه زیادی به جلب محبت این جماعت می‌پناه که سابقاً از آزار و شماتت حکمرانان محلی و تعصب و تفریح بیجا صدمات فراوان کشیده‌اند دارد». امیر در نامه به حکام یزد (دی‌حجج ۱۲۶۵ق) نیز می‌نویسد: «چون هر یک از مذاهب مختلفه و ملل [دیان] متنوعه که در ظل حمایت... این دولت لید آیت غنودمانند مشمول عواطف خسروانه می‌باشند، لهذا در این وقت که... میدان موبد نفلدر» حضور شاه رسیده و خلعت گرفته و اجازت بارگشت به یزد را یافته «کمال رعایت و حمایت» را در باره او و طایفه زردشتی «به عمل آورده جزیه آنها را به میزان مقرر شده ملا بهرام کلانتر در پایتخت به مسئول این امر برساند «و آن علیحده چیزی بابت این امر از آنان مطالبه نکرده و «طوری با مشار لیه و طایفه مزبور رفتار» کند «که در کمال آسودگی و فرانت مشغول رعیتی خود بوده به دعاگویی دولت قاهره لشغال نماینده. همین توصیه را در منشور امیر به حاکم خوزستان (مضان ۱۲۶۶ق) در مورد جلوگیری از آزار برخی کسان به اقلیت صلیبی آن دیار مشاهده می‌کنیم».

آری، لیسری، با همگان روادار و مداراگر بود، اما البته حسب آسودگرفتی را که وحدت ملی و تملیت رضی کشور را به خطر می‌انگشادند (خواه حسن خان سالار، و خواه حسین بشرویه‌ای و محمد علی زنجلی) از توده ملت جدا می‌ساخت و با آنان بدان گونه برخورد می‌کرد که حفظ کشور در آن شرایط خطیری و شکننده تاریخی، و طمع و تجوز دشمنان زورمند خارجی، اقتضای کرد.

جان کلام را مرسلوند بخوبی آورده است: لیسری، برغم «مدارای دینی» با اقلیت‌های رسمی، «در برخورد با دین آوران جدید یعنی سید علی محمد باب و پیروانش هیچ گونه نرمش و مدارایی از خود نشان نداد. او با دین آوری به مقاله برخاست، زیرا که آن را مغایر با وحدت ملی و استقلال ایران می‌دانست».

استقلال ایران، درس همت و صلابت و فداکاری می‌دهد. کنت دو گوینو (وزیر مختار مشهور سفارت فرانسه در ایران عصر ناصری) درست چهار سال پس از قتل امیر یعنی در فوریه ۱۸۵۶ با اشاره به مرحوم امیر می‌نویسد: ملت ایران، دیوانه و دلباخته مردی شده است که تا چهار سال پیش، صدر اعظم کشور بوده است. از مرز ترکیه تا سرحد افغانستان هیچ کسی از غنی و فقیر و خرد و کلان نیست که تمام عناوین تعظیم و تجلیل و محبت را در موقع یادآوری از این مرد به کار نبرد. می‌گویند: «عادل و وظیفه شناس، فعال و کاری بود، از سرباز و کشاورز حمایت می‌کرد و خیر ایران را می‌خواست عملی کند؛ از این هم بهتر بود». تعجب در این است که نه تنها کسی با این نظر مخالف نیست، بلکه این عقیده مورد قبول و تصدیق وزرای فعلی و حتی خود شاه هم می‌باشد. آیا برای این قضیه می‌توان در اروپا نظیری یافت؟ آیا شخصیت معاصر هست که هر قدر هم بزرگوار و صاحب مقام باشد اقلاً مورد مذمت نصف مردمی باشد که از او سخن می‌گویند؟ پس صدراعظم سابق ایران از این حیث بی نظیر و ممتاز است...»

چه می‌گویم؟ حتی لحن بهائیان نیز در این باوآخر (ناگزیر) نسبت به امیر نرمتر شده و در واقع مجبور شده‌اند از لحن تند خود نسبت به او بکاهند؛ هرچند هنوز برقی «کینه» از لایلی آن چشم را می‌زند.»

پی‌نوشت‌ها:

- ۱. شرح حال رجال ایران، کاترپوشی زور، تهران ۱۳۲۷، ۱۳۲۸.
- ۲. همان، ۲۸۲۲-۲۸۱۰، ۳. فتنه بایه امتضاد السلطنه ص ۲۰۰، ۴. باب کیمت و سخن او چیست؟، نورالدین چهاردهی، ص ۸۴، ۸۵، ۵. مطالع الانوار (THE DAWN BREAKERS)، تلخیص تاریخ نبیل زردی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲۴، بدیع، ص ۵۸۹، ۶. همان ص ۵۹۰، نیز رکه صص ۲۹۷-۲۹۴، ۵۱۲-۵۱۳، ۷. رکه حضرت نطقه اولی ۱۲۶۶-۱۲۳۵ هجری / ۱۸۵۰-۱۸۱۹ میلادی، آذر ۱۳۵۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، بدیع، صص ۳۱۶-۳۱۵، و بعد نطقه لحویر بخش سوم، بی‌تا، بی‌تا چاپ سری، قطع وزیری در ۵۳۲ صفحه به اضافه فهرست و غلطنامه صص ۲۱۲-۲۱۰، مقاله شخصی سیاح، [عباس افندی]، مؤسسه ملی مطبوعات امری، سال ۱۱۹، بدیع، صص ۲۷-۲۴، ۲۸-۲۴ فاضل مارزندرانی در مآخذ پیشگفته می‌نویسد: «میرزا تقی خان و ناصرالدین شاه و سعید قلی با فروشی نزد طایفه بابیه در درجه اولی از نظر و لحن قرار داشته رحمت امداد و قاضین گنه هدی [۱] به شمر آمده» ۸. دیبوت بهائی آیین فرایگر جفلی، ترجمه نبوش سندی (خوشبین) و... از انتشارت مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، کتابخانه ۱۲۶، بدیع / ۱۹۸۹، بخش بی‌نوشته‌های آخر کتاب، صص ۲۲، ۹. مطالع الانوار، همان، صص ۵۸۴-۵۸۵، ۱۰. ظهور الحق، ۲۲۷۲، مهد علی... ص ۳۸۱.
- ۱۱. برای شرح ماجرا، رکه تلخیص لتاریخ بخش قاجاریه، لسان السلک سپهر، ۱۳۰۳، ۱۱۹، ۱۲۶، فتنه باب، امتضاد السلطنه صص ۱۸۷-۱۷۸، قره‌العبین درآمدی بر تاریخ بی‌حجلی در ایران سینا واحد، ص ۱۲، به بعد، ۱۲. رکه، الکواکب الدریه، ۱۳۷۱ - ۱۲۷۱، ۱۲۹. مطالع الانوار، صص ۲۷۲، ظهور الحق، ۱۱۷۳ - ۱۰۹۰، حضرت بهادله محمد علی فیضی، صص ۲۲-۲۱، و...، ۱۳. بهائیکری، صص ۸۵، ۱۲. باب کیمت و سخن او چیست؟، صص ۸۶-۸۷، درباره خویش آمدن شاه جوان از لحن العین رکه قبله عالم، عیسی امامت، صص ۲۶، ۱۵. شرح ماجرا در کتاب فتنه بابیه، نوشته امتضاد السلطنه صص ۹۵، به بعد آمده است، ۱۶. قبله عالم، صص ۲۸۷، ۱۷. عهد علی... ابوالقاسم قنار، صص ۴۹۳، ۱۸. باب کیمت و سخن او چیست؟، صص ۲۶۶، ۱۹. رکه امیر کبیر و ایران، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۵، صص ۴۵۱، کتاب المستنبین، یا عنوان «فتنه بابیه»، با مقدمه و تلیفاتی نوی، توسط انتشارات بلکد چاپ شده است، ۲۰. مقاله شخصی سیاح... صص ۳۴-۳۵، ۲۱. رکه توفیق مبارکه حضرت ولی امر لوح قرن اجیا شرق (نویز ۱۰۱) بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲۳، بدیع، صص ۲۹، ۲۲. همان، صص ۱۸۱-۱۸۲، ۲۳. قرن بدیع، ۲۵۸ - ۲۵۸، ۲۴. مطالع الانوار، صص ۲۹۳، ۲۵. همان، صص ۵۹۰، ۲۶. رحیق مختم، «فلسوس لوح مبارک قرن»، عبدالحمید اشراق خوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۶۱، بدیع، ۲۲۶۱، ردیف ت، ۲۷. مطالع الانوار، صص ۵۰۹، ۲۸. همان، صص ۵۱۲-۵۱۳، نیز رکه صص ۵۸۹، ۲۹. حضرت نطقه اولی ۱۲۶۶-۱۲۳۵ هجری / ۱۸۵۰-۱۸۱۹ میلادی، صص ۳۱۶، ۳۰. تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و حضرت بهادله، به خط میرزا ابوالفضل گلپایگانی، صص ۱۱، ۳۱. همان، صص ۲۲، ۳۲. رکه مجله پاریس، سال ۴۰، ش ۴، فویه ۱۹۳۳، مجله محیط، مدیر: سید محمد محیط طلیغایی، سال ۱، ش ۱، شهریور ۱۳۲۱، صص ۳۰، ۳۲، برای نمونه رکه، اظهارات ابوالقاسم قنار، مورخ معاصر بهائی، در عهد انلی... صص ۳۸۸، و ۳۹۰، مجله «بیم بهائی»، شماره ۳۶۶، ژوئیه ۲۰۰۴، «پیدا شده».

«خونخواره» می‌خواند و قتلش در حمام فین (به دست عمال استبداد و استعمار) را انتقام الهی! و «عذاب الیم» وی در حق او می‌شمارد: «امیر نظام رئیس الوزرا که سبب شهادت حضرت اعلی گشت و برادرش، وزیر نظام، که با او در این جریمه شرکت داشت پس از دو سال به جزای عمل خویش رسیدند و به عذاب الیم مبتلا گشتند. دیوار حمام فین کاشان از خون امیر نظام صدراعظم رنگین گشت. هنوز هم آن خون باقی است و بر ظلم و ستمی که از دست امیر نظام به وقوع پیوسته شاهدی صادق و گواهی راستگو و ناطق است.»

محمد علی فیضی، امیر را با عنوان «امیر مغرور» فروگفته و ابوالفضل گلپایگانی با اطلاق عنوان «سفاک» (خونریز) و «به غایت مستبد» به امیر می‌نگوید: «اتانک اعظم در علاج کار [بایان] فروماند و عاقبت در آن نزدیکی جان در سر کار تهور و

دکتر عبدالحسین نوایی نقش امیر را در سرکوب آشوب بابیه بسیار تعیین کننده دانسته و می‌گوید: امیر با این کار، نگذاشت ریشه فساد بیش از این در ایران جای گیر شود



استبداد نهاد. زیرا که پادشاه جوان از مقاصد خفیه او [؟] آگاه شد و از سوء سیاست او منجزر گشت و رجال دولت به جهت استبداد او در امور مملکت از نیکخواهی او دوری جستند و عاقبت او را به حکم پادشاه از مناصب دولتی معزول... و در حمام فین او را به جهان دیگر فرستادند!»

گواهی تاریخ اما نه این است!

عناصر بهائی چنان که دیدیم از سر کینه امیر را فردی بدفرجام خوانده و «مرگ سرخ و زیبای» او در خط مبارزه با استبداد و استعمار را، کبر سرفروشی، حق وی شمرده‌اند! اما اینک که پس از گذشت حدود ۱۸۰ سال از قتل آن رادمرد به جایگاه او در تاریخ معاصر ایران می‌نگریم، می‌فهمیم که امیر اگر ۱۰۰ سال دیگر هم می‌زیست هرگز این درجه از نفوذ و محبوبیت را در قلب ملت ایران به دست نمی‌آورد. در واقع، او با این مرگ خونین و زودرس، تبدیل به اسطوره‌ای شد که همواره به کوشندگان راه آزادی و

احساس خطر شدید پیشهاد میرزا آقا خان را نپذیرفته و خود را به خانه شوهر خواهرش میرزا معجد آهی (منشی سفارت روسیه) رساند و سفیر روسیه (پرنس دالگوروی) نیز بهاء را تحت حمایت آشکار و پیگیر خویش قرار داد. (ایام، شرح مطلب در مقاله «حسینعلی بهاء» پیوند دیرپا با روسیه» آمده است).

امیر کبیر، آماج کینه بهائیان

مرحوم امیر، سرکوب قاطع فتنه بلیان و اعدام باب و تبعید بهاء همراه با انجام برخی اصلاحات سیاسی - اجتماعی در کشور در چند سال نخست سلطنت ناصرالدین شاه برای همیشه راه را بر پیشرفت این گروه در تاریخ ایران سد کرد. این نقش بی‌بدیل، چنان که دیدیم، از چشم بایان و بهائیان مخفی نمانده و او را آماج کینه تیزی و فحشلی آنان ساخته است. به قول نورالدین چهاردهی: «بابیه و بهائیان سرسخت دشمن اشتی ناپذیرند و میرزا تقی خان امیر کبیر و ناصرالدین شاه را لعن فرستند و این دو تن را مانند بزید و شمر می‌نگرند». سخن دکتر فریدون آدمیت نیز مؤید اظهارات چهاردهی است: «امیر شورش بابیه را برانداخت، به قول شیل اوزیر مختار انگلیس در ایران، در گزارش به پلمرسون وزیر خارجه لندن، مورخ ۱۴ مارس ۱۸۵۱ پس از غائله بلیان درازنجان بیرون باب جرئت نکردند که صلح و امنیت عمومی را بر هم بزنند، اما بیگار نشستند و پنهانی فعالیت داشتند؛ تا زمانی که اختلالی ایجاد نمی‌کردند کسی را با آنان چندانی کاری نبود، البته کینه امیر را در دل داشتند. کینه‌ای که در نوشته‌های همکیشان آنان، و بهائی و بهائی زادگان در ایران و امریکا، هنوز متعکس است. بایان توطئه کشتن شاه و لیسری و امام جمعه تهران را چیدند ولی امیر پرده از روی آن برداشت؛ و آن توطئه را در نطقه خفه کرد، که شرح آن در «المستنبین» نوشته علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه آمده است.»

برای نمونه عباس افندی می‌نویسد: «میرزا تقی‌خان امیر نظام... سمند همت را در میدان خودسری و استبداد بناخت. این وزیر شخصی بود بی تجربه و از ملاحظه عواقب امور آزاد، سفاک و بیباک و در خونریزی چابک و جلاک حکمت حکومت را شدت سیاست دانست و مدار ترفی سلطنت را تشدید و تضییق و تهدید و تخویف جمهوری می‌شمرد و چون اعلی حضرت شهریاری [ناصرالدین شاه] در سن عتفوان شایب بودند وزیر به اوهمات غریبه افتاد... بی مشورت وزرای دورلدیش، لمر به تعرض بلیان کرد...» شوقی (نوه و جانشین عباس افندی) در هتاک می‌نویسد: «امیر را جش را رفته و در لوح قرن وی را «اتانک سفاک» می‌نویسد، و «امیر سفاک» خوانده» و می‌نویسد: «اتانک اعظم تقی سفاک و بی‌باک که حکم اعدام سید عالم را صادر نمود و جمعی از اصحاب را در مازندران و نیزب و زنجان و طهران شریعت شهادت بنوشانید دو سال بعد... به سخط شهریار پر کین مبتلا گشت و در حمام فین به اسفل السافلین راجع شد برادرش که در این عمل ظلیع شریک و سهیم گشت در همان ایام به دار البوار راجع شده». همدو قرن بدیع، امیر را «وزیر بی تدبیر» خوانده و پس از شرح لغام باب به اهتمام او و برادرش (وزیر نظام) می‌گوید: «امیر نظام سفاک و بی‌باک، محرک اصلی شهادت حضرت اعلی [باب]... دو سال پس از این واقعه هائله با برادرش که همدست و معاضد او بود به هلاکت رسید و جزای اعمال سیئه خویش را به رأی لعین مشاهده نمود.»

به همین شکل، مورخان مشهور نظیر ابوالفضل گلپایگانی، اشراق خاوری و فیضی در آثارشان امیر را از طعن و دشنام بی‌نصیب نگذاشته‌اند اشراق خاوری لیسری را «وزیر نادان»، «وزیر شریر»، «تقی سفاک» و «دشمن ستمکار» و...

پایداری یاران امیر



میرزا اسعد خان میرزا ناصرانی



امیر



میرزا محمد هاشم طباطبائی

مبارزه برخاست. قدیمترین اقدام او در این راه ممانعت از ملاقات باب و مریدانش با محمدشاه قاجار (پدر ناصرالدین شاه) بود که فرصتی تاریخی برای «اظهار وجود» و «تبلیغ» را از آنان گرفت. کنت دوگوبینو وزیر مختار فرانسه در ایران، «حاجی شیخ عبدالحسین که مردی فقیه و مجتهد و متدین و متقی است، فراست و قضاوت‌های بی‌طرفانه‌اش موجب اعتماد همه کس شده و طرف احترام عموم است. به شاه و وزیر و بزرگان مملکت گفته بود: آیا در نظر دارید که به جای مذهب کنونی، مذهب جدیدی که هنوز نمی‌شناسید برقرار نماید؟...»^۱ روشن است که برای فقیه تیزبینی چون شیخ العراقین، «بطلان دعاوی باب» - با توجه به شواهد و دلایل گوناگون، از آن جمله «توبه صریح» خود باب بر فراز منبر شیراز، و وجود اغلاط پیش افتاده ادبی در الواح صادره از وی - کاملاً واضح بود و آمدن باب و جمعی از مریدانش به پایتخت به عنوان ملاقات با سلطان، بیشتر فرصتی برای «اراز وجود» و «تبلیغ و مسلکی» بود. خاصه آنکه احساس می‌شد که دست‌های مشکوکی از درون حکومت (تظلم منوجهر خان معتمدالدوله حاکم اصفهان) با اغراض سیاسی در پی تقویت فتنه و ملغی گرفتن از آب گل آلودند... لذا «هوشمندانه» مانع اجرای این سناریوی خطرناک گردید.

تهرانی در زمان تبعید بهاء، به عراق و تجمع بابیان در آن سامان، در عراق می‌زیست و شاهد فعالیت‌های سوء آنان بود. منابع بهائی تصریح دارند که بابیان مهاجر، شبها به دزدیدن کفش و کلاه و پول و پوشاک زوار شیعه در اماکن مقدسه می‌پرداختند^۲ و به اعتراف خود حسینعلی بهاء، «در اموال ناس من غیر اذن تصرف می‌نمودند و تهب و غارت و سفک دما، را از اعمال حسنه می‌شمردند»^۳.

علاوه بر این خود بابیه نیز بازار آشوبگری و آدمکشی رونق داشت و به قول خواهر بهاء، «عزبه خاتم» بهاء نیز در این فجلیع بی‌خالت نبود.^۴ مشاهده این امور، شیخ العراقین را سخت به تکاپو واداشت و او ضمن تلاش در آگاه سازی و بسیج علمای عتبات بر ضد بهاء، و بابیان، کوشید با همکاری مقامات دولت ایران، بویژه میرزا بزرگ خان قزوینی (کارپرداز اول ایران در بغداد)، دولتمردان عثمانی را برای تبعید بابیان از مرزهای

می‌شناسد»^۵ امیر حتی وصی خود را شیخ عبدالحسین قرار داد^۶ و شیخ نیز، مدرسه و مسجد حاج شیخ عبدالحسین (واقع در بلوار تهران) را از ثلث میراث امیر بنیان نهاد. مهدی بامداد می‌گوید: «شیخ العراقین از مجتهدین معروف، و به زهد و تقوی و مدیریت در کار شهرت زیادی داشت. شادروان... امیرکبیر با آن نظر دقیقی که در شناسایی مردم و بویژه ملاها داشت در بین تمام روحانیون زمان خود، او را وصی خویش قرار داد و شیخ العراقین هم از مال الوصایه میر شهید مسجد و مدرسه‌ای عالی در تهران بنا نهاد که امروزه به مسجد و مدرسه شیخ عبدالحسین یا مسجد آذربایجانی‌ها معروف می‌باشد»^۷ شواهد همچنین حاکی است که پس از قتل امیر، شیخ مباشرت امور خانواده وی را بر عهده داشت.

شیخ عبدالحسین، به کمال و کارآمدی احکام و قوانین اسلامی در جامعه بشری ایمان راسخ داشت و معتقد بود که «هرگاه مدار دولت و مملکت داری از روی شریعت مطهره بشد... هیچ فتنه و فساد بر نیاید»^۸ بر همین اساس زمانی که دید «بدعت» باب و بهاء، کیان دین را به خطر افکند، با جدیت تام به

شخصی او در کرپلا به علت داشتن نسخه‌های نفیس، شهرت داشت.^۹ شیخ العراقین، مورد اعتماد و عنایت خاصی امیرکبیر قرار داشت^{۱۰} و امیر، که از گوهر شناسان روزگار بود، علاوه بر ارجاع محاکمات شرعی دیوان به محضرش^{۱۱}، «در مطالب مشکله و امور معضله با او مشورت» می‌کرد^{۱۲} و حتی برای تعیین نام فرزندان شاه از استخاره‌هایش مدد می‌گرفت.^{۱۳} عباس قبال، با اشاره به «ارجاع محاکمات» از سوی امیر «به محضر جناب... شیخ العراقین»، می‌گوید: روز بروز «عقیده او نسبت به جناب شیخ افزون می‌گردید»^{۱۴} سپس با نقل داستانی درباره نحوه آشنایی امیر با شیخ می‌افزاید: پس از آن آشنایی، امیر «همواره در ترویج شیخ اقدامات کافی نمود و روز به روز در عقاید او نسبت به شیخ می‌افزود تا آن که محل وثوق امیر شد و طرف مشاوره در بعضی از امور مشکله گردید»^{۱۵} به نوشته فریدون آدمیت، در دوران صدارت امیر «همه دعاوی که جنبه شرعی داشت و به دیوانخانه رجوع شده بود، به محضر شیخ عبدالحسین ارائه می‌گردید دوری او قطعی بود. کنت دوگوبینو نیز از شیخ عبدالحسین به احترام یاد می‌کنند او را فقیهی بلند پایه و پاکدامن، و خوشسرد و بافراست

محرم راز امیر

حاج میرزا محمد هاشم طباطبائی، فرزند آیت‌الله میرزا مهدی قاضی طباطبائی است که در عصر خود فقیه پارسا و بزرگ تربیز قلمداد می‌شد و با عباس میرزا و وزیر باتدبیرش (میرزا بزرگ فراهانی پدر قائم مقام) در حل مشکلات آذربایجان همکاری گسترده داشت و خاصه در «تنفیذ ولایتی و شرعی» امور مربوط به حکومت و اجتماع آذربایجان به آنان یاری می‌داد. قائم مقام در نامه‌ای به پدرش میرزا بزرگ، از زبان عباس میرزا خاطر نشان می‌سازد که «عالی‌جاه میرزا مهدی، در حقیقت، یکی از امنای دولت و محارم حضرت ما است... آب و گل و جان و دل او در هوای ما و رضای ما است...»^۱

میرزا هاشم پس از مرگ محمدشاه همراه ناصرالدین شاه و امیرکبیر به تهران آمد و در مقام منشی مخصوص و محرم سر امیر، شریک غمها و شادبهای آن رادمرد شد و پس از قتل امیر نیز، همچون غالب یاران او، صدمه‌ها دید. میرزا هاشم با بابیان سخت مخالف بود و این امر از نامه‌ای که پس از ترور نافرجام ناصرالدین شاه توسط بابیان (شوال ۱۲۶۸) به صدر اعظم وقت نوشته کاملاً پیداست. آنجا که ضمن ابراز نهایت خوشحالی از ناکام ماندن تروریست‌های بابی در قتل شاه ایران، از آنها با غیظ، به عنوان «حرامزاده‌ها» یاد می‌کند.^۲

پی‌نوشت‌ها:

۱. تاریخ و جغرافی دار السلطنه، تربیز، نادر میرزا، صص ۲۲۲، ۲۲۳، تحقیق در باره اول لرین حضرت سید شهید، علیه السلام، قاضی طباطبائی، صص ۲۲۲، ۲۲۳، ۲ مننات قائم مقام چاپ محمد میامی، صص ۱۱۶، ۲، نسب نامه شاخه‌ای از طباطبائی‌های تربیز، سید جمال تربی طباطبائی، صص ۱۱۲، ۱۱۳.

مورخان (اعم از بهائی و غیربهائی) اتفاق دارند که عمل اصلی سرکوبی فتنه بابیان، و انعدام پیشوای آنان (باب)، شخصی امیرکبیر بوده است. جالب این است که، حواریون و یاران باوفای امیر نیز نظیر آیت‌الله حاج شیخ عبدالحسین تهرانی (وصی امیر)، میرزا محمد هاشم طباطبائی (منشی مخصوص و محرم راز امیر)، عزیزخان سردار مکرری (داماد امیر)، مؤتمن‌الملک انصاری (کاتب سر امیر) و چراغ علی خان زنگنه (نایب‌الحکومه اصفهان از سوی امیر) سخت با بابیه و بهائیه مخالف بودند و در قلع و قمع ریشه‌های آن در ایران و عراق اهتمام شایان داشتند. مقاله زیر به توضیح این امر می‌پردازد:

آیت‌الله حاج شیخ عبدالحسین تهرانی

آیت‌الله حاج شیخ عبدالحسین تهرانی «شیخ العراقین» (متوفی ۱۲۸۶ق) از فقیهان نامدار قرن ۱۳ق است که به دقت نظر، اندیشه صائب و همت بلند شهره بود و زمان اقامتش در کرپلا جمعی کثیر از مردم آنجا از وی تقلید می‌کردند. وی شاگرد برجسته آیت‌الله «صاحب جواهر» بود و از ایشان اجازه اجتهاد داشت. «صاحب جواهر، به اجتهاد ۴ تن از شاگردانش تصریح داشت که یکی از آنها شیخ عبدالحسین بود»^۱ سخن چنین شخصیت سترگی در باره شیخ العراقین، گواه رتبه بلند وی در دانش و درایت دینی است. چنان که آیت‌الله میرزا حسین نوری (محدث نایب‌الدین شیعه) او را زنده اعظم محققین و نخبه افاحم مدققین می‌خواند.^۲

به نوشته اعتماد السلطنه (وزیر انطباعات عصر ناصری: تهرانی «مجتهدی بسپل فاضل و به قبول عامه نایل بود، در دولت عثمانی نیز اعتباری قابل توجه داشت و «احکام عراق عرب او را حرمتی عظیم می‌نهادند»^۳ ناصرالدین شاه نظارت بر کار تعمیرات و تأسیسات ایران در عتبات عالیات، از جمله توسعه صحن مطهر سالار شهیدان علیه السلام، و تعمیر بنای آن را، به شیخ العراقین سپرده بود^۴ و «از مراقبت و مواظبت» وی «در تعمیر گنبد منور... و نصب خشت‌های طلایی شهره رضایت تام داشت»^۵ شاه او را در ۱۲۷۴ق برای تعمیر صحن مطهر اتمه اظهار در کرپلا و کاظمین و سامرا (علیهلم اسلام) مأیور کرد و او از ۱۲۷۴ تا ۱۲۸۶ (که در ۲۲ رمضان آن فوت کرد) به این کار اشتغال داشت. کتابخانه



عزیزخان سردار مکرری (امام‌المیرزا)

بیا تا عزیزت کنم!

عزیز خان مکرری آجودان باشی / سردار کل. از دولتمردان برجسته و باکفایت ایران در زمان ناصرالدین شاه و از برکشیدگان شخص امیرکبیر است که گفته می‌شود جمله مشهور: «عزیز! بیا تا عزیزت کنم» سخنی است که امیر به وی گفته و قصدش انتصاب وی به ریاست کل قوای نظامی ایران بوده است. سردار، دختر امیر از همسر اولش را به همسری گرفت و جز، خانواده امیر درآمد به دلیل همین سوابق بستگی و همگرایی با امیر، پس از قتل وی از آسیب دشمنان سیر (آقا خان نوری) مصون نماند و در اواخر ۱۲۷۳ با سعادتپای آقا خان چندی از مقام سرداری برکنار شد.

عزیزخان در اعدام برخی از سران علله بابیه نظیر قرة العین و سید حسین یزدی (کاتب مشهور باب) دخالت داشت و قتل قرةالعین به دستور مستقیم وی و توسط غلام سباهش صورت گرفت که منافع بهائی از وی با عنوان «سیاه خونخوار» یاد کرده‌اند و خود بهاء نیز در «الوح وقرآه» با خشم تمام از وی با عنوان «سیاه روسیاه دل سیاه» نام می‌برد. علاوه زمانی که ناصرالدین شاه توسط بابیان ترور شد عزیز از مقامات بلند پایه‌ای بود که مأموریت جستجو و تعقیب بابیان، و کشف شبکه ترور آنان، به وی محول شد و او در این تعقیب و مراقبت، اسامی برخی از آنها را تهیه و به شاه داد تا دستگیر و محاکمه شوند. پس از کشف و دستگیری شبکه ترور نیز در مجازات آنان شرکت جست و مجازات سید حسین یزدی (کاتب باب) به دست وی و همکاران نظامیش صورت گرفت.^۱

عزیزخان سردار چندی پس از قتل باب به حکمرانی آذربایجان منصوب شد و در زملان حکومت وی، علمای تبریز نزد وی شکایت بردند که جملعت بابیان را تاریکی شب به محل اعدام باب می‌روند و آنجا را زیارت می‌کنند، از او وی خواستند آن مکان را ویران سازد. سردار البته به ملاحظه خسارت مالی، حکم به انهدام آن مکان نداد، لکن امر نمود در جلوی حجرات سربازخانه طغی از آجر و گچ بنا نهندند چنانکه دیوار حجره‌ای که هیکل «باب» بر آن ایخته شده^۲ پشت «طاقها مانده از چشمها مستور گردیده»^۳

وی در اصفهان را برشمرده و ضمن اشاره به حسن روابطش با علمای بزرگ و پارسای شهر، نقش مؤثر او در تأمین نظم و امنیت منطقه پیشبرد تسلیحات نظامی و صنایع نساجی، تعمیر لینه تاریخی، اصلاح امر کشاورزی، لرزنی نرخ اجناس و جلوگیری از تعدی مأموران دولت و اشخاص زورمند به مردم را شرح داده است.^۴

در آشفته بازار پس از قتل باب، دو تن از بابیان (اسماعیل و محمد قاسم عبادوز) در اصفهان، ادعای رجعت حضرت محمد و علی کرده و فتنه‌ای را پی افکندند چراغ علی آنها را دستگیر و به حکم فقهای اصفهان، در میدان نقش جهان اعدام کرد.^۵

وی همچنین ۲۸ شول (ساروزن نجات شاه از ترور بابیان) را در اصفهان جشن می‌گرفت که خبر آن را می‌توان در روزنامه وقایع اتفاقیه ش ۱۴۰ (۲ محرم ۱۲۷۰ق) بخش مربوط به حوادث اصفهان، دید و خواند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱. برای نمونه رکه اظهارات لیاقت‌مقام قتان موخ بهائی، در عهد اعلی... ص ۲۸۸ و ۳۹۰، مجله «پیرام بهائی»، ش ۱۹۶، ژوئیه ۲۰۰۴، «یادداشت ماه»، ۲۰، معارف الرجال، شیخ محمد حرزولین، ۳۳۳، ۳۳۳، الکرام المبرره، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ۷۱۲۳، معارف الرجال، ۲۵۲، ۲۵۲، معارف الرجال ۱۱۲۲، ۵ مکتوبات، اعلامیه‌ها، شهید شیخ فضل‌الله نوری، محمد ترکمان، ص ۲۴۹، ۶ چهل سال تاریخ ایران... (المآثر والاکثار)، به کوشش ایرج افشار، ۱۸۹۱، در باره شیخ عبدالحمین، همچنین، رکه ریخته ادب، علامه خیابلی، ۲۲۷۳، ۷، ریخته ادب، ۲۲۷۳، نیز: معارف الرجال ۲۵۱/۲، ۸، روزنامه ناصرالدین شاه به خراسان، عینتی حکیم‌الممالک، ص ۲۷۰، ۹، نغمه‌های امیرکبیر به اقتضام رساله نوادر الامیر، تدوین سید علی آل‌دواد، ص ۳۱۶، ۱۰، بولد، به «ژاد» میرزا تقی خان امیرکبیر نسبت به شیخ صریح دارد (شرح حال رجل ایران، ۶ / ۹۴، ۱۱، امیرکبیر و ایران، آمدیت، ص ۳۰۸ و ۳۲۲، ۱۲، نوادر الامیر، شیخ السلیخ امیرمزی، صص ۲۱۶-۳۱۵، ۱۳، رکه، اسناد و نامه‌های امیرکبیر همان، ص ۸۲، ۱۴، میرزا تقی خان خان امیرکبیر، ص ۱۶۸، ۱۵، همان، صص ۱۷۱-۱۶۸، ۱۶، امیرکبیر و ایران، ص ۳۰۸، نیز رکه ص ۳۲۲، ۱۰۳، ۱۷، همان، ص ۳۰۸، میرزا تقی خان امیرکبیر، ص ۱۶۸ و ۲۴۸، ۱۸، شرح حال رجل ایران... ۲۲۲-۲۲۲، نیز رکه همان، ۶ / ۹۴، ۲۲۱-۲۲۱، چهل سال تاریخ ایران... ۱۸۹۱، مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان، به کوشش کریم اصفهانی، ۲۶۷۲-۲۶۶، ۱۹، میرزا تقی خان امیرکبیر، صص ۲۷۲-۲۷۲، نامه ملکر امیر، همچنین برای مطالعه و فتنه‌های از ملکر امیر که در آن از شیخ لمرعاقین یافنده رکه گنجینه اسناد، سل ۳، دفتر ۲، ص ۱۱۱-۱۱۰، ۲۰، قدیسه ترقی... فریدون آمدیت، ص ۱۰۳، ۲۱، سبیلنگار دوره قاجار، خان ملک سامانی، چپ آل دواد، صص ۲۴۴-۲۴۵، ۲۲، قرن بدیع، شوقی افندی، ۱۰۶-۱۰۶، ۲۳، مآله آسمانی اشراف خاوری، تهران ۱۳۲۷، ش ۱۲۰۷، ۲۴، تنبیه لغتین، بی‌جا، بی‌تا، صص ۱۵، ۱۶، ۲۵، رکه بهاءالله شمس حقیقت، حسن موقر باغیوزی ترجمه سینو لیت، آکسفورد، ۱۹۸۹، صص ۱۸۹-۱۸۷، عهد اعلی... ص ۵۱۸ و ۵۱۴، آهنگ بدیع سل چهارم (۱۳۲۳، ش ۷، ص ۱۶ و سل ۱۲۵۴، ش ۱ و ۲، ص ۶۲، اظهارات محمد علی فیضی، ۲۶، گفتاوب الدرینه، ۳۳۸، ۲۷، رکه همان، ۸ / ۳۵۱-۳۵۱، نیز رکه مقاله شخصی سیاح عبلی افندی، صص ۵۱۰-۵۰۰، داستانهایی از حیات عصری جمال قدس امیر، علی اکبر فروتن، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴، بدیع، ص ۱۷، عهد اعلی... ص ۵۱۴، ۲۹، برای نوشته بهاء، رکه همان، ص ۵۶۸ و نیز ص ۵۱۵، ۳۰، تقی‌مقام مبارک که حضرت ولی امر الوح قرن احمیه، شرق مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳، بدیع، ص ۶۷، ۳۱، همان، ص ۱۸۵، ۳۲، رکه رجال وزارت خارجه متحن الدوله، صص ۱۷-۱۸، رجال دوره قاجار، حسین سعادت نوری، ص ۲۶۸، «وفیات معاصرین»، محمد قزوینی، یادگار، ۳۲، ش ۱۰۲، ص ۱۰۲، ۳۳، وفیات معاصرین، ص ۱۰۳، امتداد سلطنت در منتظم ناصری (ج ۳، ص ۱۹۶) از میرزا سعید به عنوان «کتاب اسرار مکتومه و منشی رسائل خلد» امیر نام می‌برد که به قول سعادت نوری: «به اصطلاح امروز، ریاست دفتر رزمز و محرمانه» او می‌شود از رجال دوره قاجار، ص ۲۴۸، ۳۴، امیرکبیر و ایران، آمدیت، ص ۲۰۹، ۳۵، برای متن نامه‌ها، رکه، تاریخ جامع بهائیت (نو مسلمانی)، بهرام افروسی، صص ۲۴۲-۲۴۸، فلسفه نیکوچ ۲، ص ۹۴، به بعد، ۳۶، سل در آسیا، سفرنامه کنت دوگوبینو، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۹۷، ۳۷، همان، صص ۱۹۷-۱۹۸، ۳۸، همان، ص ۳۹، ۳۹، رجال دوره قاجار به حسین سعادت نوری، ص ۱۸۹، ۴۰، همان، صص ۱۸۴، ۴۱، ۲۰۵، و فلیق انظلیقه پنجمین ۹ ربیع الاول ۱۲۶۸ ق ستون اخبار مربوط به اصفهان، حلقی الاخبار ناصری، خورموچی، به کوشش خدیو جم، نشری تهران، ۱۳۴۲، ۲۵.

بهاء از «فید و بند دولت» ایران و عزیمتش به عراق را فراهم ساخت انتقاد می‌کند و می‌افزاید، از آن وقت تا کنون بهاء، «در بغداد است و اگرچه او هیچ وقت در «پنهان، از فساد و افساس سفهاء و... جهال، خالی نبود و گاهی به فتنه و تحریک قتل همه نظیر سوء قصد به آخوند ملا آقای دربندی (فقیه مشهور) و قتل‌های دیگر «دست می‌زند... ولیکن» کار بهاء «این طور که حالا هست بالا نگرفته بود» و مثل اخیر طبق اخباری که می‌رسد «این قدر... مرید... به دور خود جمع نکرده... و جرات آن ندانست که اظهار از مافی الضمیر خود کرده» هنگام رفت و آمد و «مکت در خارج منزل خود، آدم‌های مسلح از جان گذشته همراه داشته باشد». باوصف اینها از برای دولت علیه دلیل کمال غفلت و بی‌احتیاطی بود که از این اوضاع وخیم‌العاقبه صرف نظر کرده در صد چاره و رفع آن برنیاورد... زیرا که حالت و طبیعت این گروه گمراه دره «ایران» و جسارت و اقدام آنها بر امور خطرناک بارها به تجربه رسیده» روشن است که «اساس این» مسلک نوظهور و باطل را «بر دو چیز هایل گذاشته‌اند: یکی دشمنی و خصومت فوق العاده نسبت به دین و دولت لسلامیه دیگری بی‌رحمی و قساوت خارق‌العاده نسبت به آحاد این ملت و گذشتن از جان خودشان برای ظفر یافتن به این مطلوب نجس».

در خاتمه با تأکید بر اتحاد و صمیمیت بین

میرزا سعید خان انصاری: اساس باییت را بر دو چیز خطرناک گذاشته‌اند: «یکی دشمنی و خصومت فوق العاده نسبت به دین و دولت اسلامیه، دیگری بی‌رحمی و قساوت خارق العاده نسبت به آحاد این ملت»

میرزا سعید خان انصاری: اساس باییت را بر دو چیز خطرناک گذاشته‌اند: «یکی دشمنی و خصومت فوق العاده نسبت به دین و دولت اسلامیه، دیگری بی‌رحمی و قساوت خارق العاده نسبت به آحاد این ملت»

دولتین ایران و عثمانی، از سستی و تسامح دربار عثمانی (با وجود آگاهی از خطر این گروه) در همکاری با دولت ایران برای دفع آنها انتقاد می‌کند و خواستار گفتگوی سفیر ایران با مقامات عالی ترکیه جهت تحویل بهاء و همدستانان به ایران می‌شود.^۱ بیراه نیست که منابع بهائی، میرزا سعید را فردی مخلف بهاء و عامل تبعید او از عراق و حبس وی در عکا می‌شمارند.^۲

چراغ علی خان زنگنه
چراغ علی خان زنگنه «سراج الملک» (متوفی ۱۲۸۷) از دست پروردگان و برکشیدگان امیرکبیر است که در مأموریت مهم و مشهور امیر در کنفرانس ارزنة الروم، عضو هیئت دیپلماتیک ایران بود^۳ و امیر پس از رسیدن به صدارت نیز، او را به حکومت منطقه بسیار مهم و استراتژیک «اصفهان» برگماشت و او با کفایت خویش توانست رضایت مردم را جلب کند.

کنت دوگوبینو از «لیاقت فرولن» چراغ علی در حکومت اصفهان سخن گفته و می‌افزاید که وی، «رضایت عموم را فراهم کرده بود»^۴ به گفته همو: «چراغعلی خان مردی است بسیار خوش قیافه که چهره‌ای باهوش و شریف دارد و از آداب دانی برخوردار است»^۵ خدمات چراغ علی خان، زمانی که ناصرالدین شاه همراه امیر به اصفهان رفت، مورد تقدیر قرار گرفت.^۶ حسین سعادت نوری، خدمت مهم و گوناگون

مجاور ایران به نقاط دوردست وارد کرد، که در این کار نیز موفق شد و مساعی وی در این راه در تورخ بهائی (طبق معمول، با افزون شاخ و برگهایی به آن) منعکس شده است.^۷ به قول آواره مبلغ مشهور بهائی: شیخ عبدالحمین «قلع بنیان بدیع» یعنی امیر باییت و بهائیت «را بر خود لازم می‌شمرده»^۸ و «در رأس علمای مقیم عتبات بر ضد حسینعلی بهاء فعالیت می‌کرد»^۹ او (به ادعای بهائیان) حتی در مقام نابودی بهاء، برآمد.^{۱۰}

میرزا سعید خان مؤتمن الملک انصاری

میرزا سعید خان مؤتمن الملک انصاری، ادیب و سیاستمدار برجسته ایران در عصر قاجار، از برکشیدگان خاص امیرکبیر^{۱۱} و منشی و کاتب اسرار^{۱۲} او می‌باشد که ترفیحات سیاسی (و حتی لقب مؤتمن الملکی) اش را پیش و پیش از هرکس مرهون عنایات امیر است. روزنامه وقایع اتفاقیه (شماره ۱۱ محرم ۱۲۶۸) در روزهای آخر صدارت امیر می‌نویسد: از آنجا که میرزا سعید خان در خدمات مجوله «صداقت و راست قلمی» خود را مشهود پیشگاه مبارک داشته و «مصدر خدمات تحریر رسائل خاصه و به صفت امانت و رازداری و درستکاری» موصوف گشته به لقب مؤتمن الملکی سرفراز آمد.^{۱۳}

ناصرالدین شاه میرزا سعید را پس از مرگ امیر (و طبق سفارش خود او) برای مدتی مدیر به وزارت امور خارجه ایران منصوب کرد و میرزا سعید نیز، در حد وسیع خویش، راه استاد شهیدش (امیر) را در سیاست داخلی و خارجی ایران تعقیب می‌کرد.

او در ماجرای عقد قرارداد امتیازات استعماری روبرو (توسط میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی، صدراعظم «فراماسون» و «انگلوپیل» ناصرالدین شاه) از مخالفن جدی سپهسالار بود و به همین علت، چند سال به اسم تولیت آستانه حضرت رضا (ع) تبعید به مشهد شد. رساله‌ای که از طریق میرزا سعید بر ضد ملکم خان (بنیانگذار فرمولوشاخه فرماسونری در ایران) و در رد القائل فریبنده و استعماری وی در سال ۱۲۸۲ ق به دست شاه جوان و مجذوب رسیده، بروشنی بازنامی افکار و احساسات اسلامی و ضد استعماری / ضد استبدادی پوست.

تلاش ارزنده دیگر میرزا، زمینه سازی جهت تدوین و اجرای یک قانون اساسی جامع بر پایه فقه شیعی است که متأسفانه با مرگش نفرجام ماند. شرح زندگی و خدمات میرزا به اسلام و ایران، و نقد تحریفات مورخان در این زمینه، دفتری مفصل می‌طلبد که این مجال، گنجایش آن را ندارد. در خاطرات متحن الدوله و نیز کتاب رجال وزارت خارجه او، اطلاعات ناب و سودمندی را می‌توان درباره وی دریافت.

مؤتمن‌الملک به بابیان و بهائیان، به چشم دشمنان خطرناک استقلال ایران اسلامی می‌نگریست و برای برچیده شدن سیاط آنان از عراق و تبعیدشان (توسط دولت عثمانی) به مناطق دور از ایران، می‌کوشید و نامه‌هایش به سفیر وقت ایران در اسلامبول (ذی‌حجه ۱۲۷۸ ق) گواه این امر است. در این نامه‌ها وی، ضمن اشاره به سرکوب بابیه در زمان امیر، و حبس و اعدام بقایای آنها پس از ترور نافرجام ناصرالدین شاه (شوال ۱۲۶۸ ق)، از «سوء تدبیر» میرزا آقا خان نوری که زمینه آزادی

میرزا آقا خان نوری و حسینعلی بهاء

برغم مخالفت شدید مرحوم امیر کبیر با باب و بهاء، میرزا آقا خان نوری (رقیب و عامل قتل امیر) با حسینعلی بهاء روابط صمیمی و همکاری سری داشت. ذیلاً نخست با منش اخلاقی و مواضع سیاسی میرزا آقا خان آشنا می‌شویم و سپس روابطش با بهاء را بررسی می‌کنیم.

مهرداد صفا

۱. میرزا آقا خان نوری؛ پیوند با انگلیس (و روس)
مورخان نوعاً میرزا آقا خان نوری اعتماد الدوله (۱۲۸۱-۱۳۳۳ق) را فردی «تکلوفیل و تحت‌الحمايه انگلیس» می‌شمارند و بر تباهی اخلاقی و اعمال او، بویژه نقشش در فرایند عزل و قتل امیر کبیر اتفاق دارند. سخن را از بستگی او به بیگانگان آغاز می‌کنیم. به نوشته دکتر منصوره اتحادیه میرزا آقا خان «قبل از صدارت رسماً تحت‌الحمايه دولت انگلیس بوده» دیگران همچون عباس اقبال، فریدون آدمیت و عبدالرشاد هوشنگ مهدوی نیز بر همین باورند و اسناد و منابع خارجی هم به این نکته صراحت دارند. مری شیل، همسر کننل شیل (سفیر انگلیس در زمان امیر) با اشاره به نکته فوق می‌نویسد: پس از عزل امیر، تصمیم ناصرالدین شاه به واگذاری صدارت به میرزا آقا خان، شاه سه روز آقا خان را در کاخ سلطنتی زندانی کرد و از وی خواست که یکی از دو راه را انتخاب کند: «قبول صدارت‌مظلمی شاهنشاه و یا ادامه دادن به نوکری سفیر انگلیس». وی نیز برای «تعیین تکلیف خود و رهایی از محبس... بی‌گامی به سفارت انگلیس» فرستاد «تا بلند که صلاح کارش چیست؟ جوب سفارت این بود: مسلماً فرارداشتن در تحت حمایت انگلیس از تاج کبلی هم برتر است، ولی چون میرزا آقا خان جهت صدارت‌مظلمی ایران برگزیده شده بهتر است خودش در این باره تصمیم بگیرد، و به این ترتیب نظر شاه تأمین شد و صدراعظم با دست کشیدن از تحت الحمایگی انگلستان» صدارت را از آن خود ساخت.^۱

کننل شیل نیز پس از آن ماجرا در نامه ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱ به پالمستون وزیر خارجه انگلیس نوشت: «آنجا که النای تحت‌الحمايه در زور از اعتمادالدوله [میرزا آقا خان] گرفته شده، نمی‌دانم آن را معتبر بدلم یا این که اگر روزی اعتماد الدوله را دستگیر و یا تبعید کردند، می‌تولم به پشتیبانی او به عنوان عنصر تحت الحمایه انگلیس دخالت کنم؟ البته در هر حال اگر به سفارتخانه روی آورد نپناهش خواهم داد».^۲

حقوق بگیری از سفارت، اتهام دیگر آقا خان است.^۳ پس از عزل او، سفیر ایران در دربار تزار طی گفتگو با وزیر خارجه روسیه خاطر نشان ساخت که میرزا آقا خان «از بدو امر... بستگی به دولت انگلیس داشت و... اعتقاد بعضی» این بود که از دولت انگلیس، موظف هم بوده است. وزیر خارجه روسیه نیز سخنان وزیر مختار ایران را «صدیق» کرد.^۴ او کراراً برای حل مشکلات و پیشبرد اهداف خود به سفارت انگلیس ملتمس شده است.^۵

گروهی از مطلعین، نوری را در مقدمات ایجاد «فرهوشخانه فراماسونری» توسط ملک خان لرنی در ایران، دخیل و مؤثر می‌شمرند^۶ و بعضی از نویسندگان با فراتر نهاده و (همچون سعید نفیسی) آقا خان را عضو فرهوشخانه ملوک و حتی (همچون خان ملک ساسانی) عضو گردن زد انگلیس می‌دانند.^۷

با چنین خصصیاتی، میرزا آقا خان (در حیات سیاسی خود) راهی جز رعایت دستورات لندن نداشت. آدمیت از وی به عنوان «صدراعظم بی‌گله پرست» یاد می‌کند^۸ که «بکسره تسلیم سفارت انگلیس بوده»^۹ دیگران نیز وی را «همواره زیر چتر حمایت بریتانیا» و «صورتاً و معناً از کارکنان انگلیس» دانسته‌اند.^{۱۰} آقا خان حتی اسرار محرمانه ایران را به انگلیسی‌ها لو می‌داد.^{۱۱} آدمیت می‌نویسد: «در گزارش‌های وزیر مختار انگلیس



میرزا آقا خان نوری، وزیر خارجه روسیه سابق

میرزا آقا خان رسماً از بهاء، دعوت کرد به تهران برگردد و پس از بازگشت نیز او را توسط برادرش (جعفر قلی خان) یک ماه تمام در منزل برادر، مورد پذیرایی گرم قرار داد.^{۱۲} سپس هم بهاء، راه ده افجه انتقال داد که از مستملکات خود آقا خان بود.^{۱۳}

به نوشته عیسی لعلت (مورخ بهائی تبار)، بهاء «که همولایتی صدراعظم بود، از دیرباز با نوری و خانواده‌اش آشنایی داشت. امیر کبیر در ۱۲۶۷ هـ. ق وی را به عتبت تبعید کرده بود. او پس از بازگشت از این سفر ماهها مهمان صدراعظم بود و قبل از سوء قصد در خانه جعفر قلی خان، یکی از برادران میرزا آقا خان نوری، در شیراز به سر می‌برد...»^{۱۴} لولاقاسم افتخار، مورخ معاصر بهائی، نیز می‌نویسد: آقا خان «در وقت ورود بهاء، از عراق «به طهران... برادرش جعفر قلی خان را مأمو مهمان داری و پذیرایی از حضرت بهاء الله نمود. او در افجه در باغ شخصی خودش وسایل پذیرایی فراهم ساخت و ایشان به باغ تشریف بردند» و سران بابیه به دیدار او می‌رفتند.^{۱۵}

از نامه سلیمان خان تبریزی (از عناصر مهم بابیه) پس از تبعید امیر کبیر که کاشان خطاب به سید جواد کرمانی (از بزرگان بابیه) برمی‌آید که بابیان به حکومت میرزا آقا خان خوشبین بودند و صدارتش را مایه پیشرفت کارشان می‌شمرند. سلیمان خان می‌نویسد: «امیر نظام حمدالله تمام شد، معزول لیدی گردید. الان در باغ فین کاشان محبوس است. میرزا آقا خان اعتماد الدوله وزیر و صدراعظم گردید. ان شاه‌الله امورات بهتر نظم خواهد گرفت. البته جنب ایشان [حسینعلی نوری] بلند خیلی زود تشریف فرما شوند که وجود مبارک ایشان مشر نمر است».^{۱۶}

مطالع الاوار، از منابع مهم بهائی، می‌نویسد: آقا خان «برای حفظ مقام خویش در اول می‌خواست میله اصحاب بلب و دولت، صلح و آشتی برقرار سازد و لکن واقعه تبراندازی به [ناصرالدین] شاه منع مقصود او شد...»^{۱۷} حتی پس از ترور نافرمانی توسط بابیان و تعقیب سخت آن حاکم از سوی دربار، میرزا آقا خان در صدد مخفی کردن بهاء (که متهم به همدستی با تروستوها بود) برآمد.^{۱۸} که البته خود بهاء، با احساس خطر شدید، پیشنهاد آقا خان را نپذیرفت و «شنازنده» خود را به خانه شوهر خواهرش، میرزا مجید آهی، رساند که منشی سفارت روسیه بود و در زرگنده (محل مبلای سفارت روس) و در مجاورت خانه سفیر روس (پرنس دلگوروی) می‌نشست و پس از آن نیز شخص سفیر، به شرحی که در متون معتبر بهائی آمده، بهاء را تحت حمایت آشکار و پنهانی خود گرفت و با سرسختی تمام، موجبات رهاییش از حبس و قتل، و خروج بی‌خطرش از ایران را فراهم ساخت. (البته، در مقاله «حسینعلی بهاء» پیوند دیرپا با روس تزاری، مفصلاً به این مطلب پرداخته شده است.)^{۱۹}

پس از دستگیری بابیان به جرم قتل شاه نیز، زمانی که بهاء (علی‌رغم پنهان‌دانی به خفه لمن فیلش، منشی سفیر روسیه) توسط میرزا علی خان حاجب الدوله (فرانسواشی دربار) دستگیر و حبس شد، میرزا آقا خان، بابت این عمل شدیداً نسبت به حاجب الدوله «عداوت» نشان داد و حتی، به نشانه اعتراض، در مقام استعفا از صدارت برآمد که البته شاه از حاجب الدوله حمایت کرد و استعفا را نپذیرفت.^{۲۰}

این سوابق، سبب شده است که منابع بهائی، نسبت به میرزا آقا خان نوری (با همه منفور و نزد ملت ایران) لحنی جانبدارانه اتخاذ کنند و اقدامات او زمان صدارت در حمایت از بهاء، را باب و تواب گزارش کنند.^{۲۱}

پی‌نوشت‌ها:

۱-گفت‌وگویی از روابط خارجی ایران (۱۲۸۰-۱۳۰۰ق) منصوره اتحادیه ص ۲۱۸. ۲- میرزا تقی خان امیر کبیر، فیصل اقبال ص ۳۱۹. ۳- امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت صص ۷۰۱-۶۹۹. ۴- میرزا آقا خان تمه انگلیس بود یا تحت الحمایه، عبدالرشاد هوشنگ مهدوی، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، ش ۸، ۲۸۹. ۵- ۳۰۱۲۵. ۶- خاطرات لیدی شیل، ترجمه دکتر لیزبیلان ص ۲۳۳. ۷- امیر کبیر و ایران، ص ۷۰۰. ۸- میرزا تقی خان امیر کبیر، ص ۳۱۸. ۹- یکصد سند تاریخی دوران قاجاریه ایران، ص ۶۵. ۱۰- ر.ک سیلستران مورخ قاجار، خان ملک سلطانی، ۱۳۱۱-۱۵، مجله محیط سال ۱، ص ۲. ۱۱- میرزا

بازها می‌خواهیم که میرزا آقا خان اسرار سیاسی دولت را در امور داخلی و همچنین گفتگوهای امیر کبیر را با سفارتخانه‌های خارجی، به طور «محرمانه» به سفارت انگلیس در تهران خبر می‌داده است.^{۲۲} جلب است که میرزا آقا خان در اواخر دوران صدارت (که اوضاع را برای بقایش مساعد نمی‌دید) به روسها نزدیک شد^{۲۳} و به همین دلیل هم پس از عزل وی توسط ناصرالدین شاه، تزار از شاه ایران مصراً درخواست کرد که جان او محفوظ مانده و خویش ریخته نشود.^{۲۴}

۲. تباهی اخلاق

آقا خان، افزون بر فساد سیاسی، تباهی اخلاقی نیز داشت خودنمایی و تکبر نسبت به مردم و در عین حال چاپلوسی در برابر شاه، همراه با هروری مسلکی، پول‌پرستی، خودفروشی و نیرنگ، از سبب‌های است که مورخان ایرانی در کالنه‌اش نوشته‌اند.^{۲۵} کننل شیل، در نامه به پالمستون راجع به او می‌نویسد: «دانشش ملوث به پول پرستی است و مطلقاً در قید آن نیست که از چه راهی به دست می‌آورد».^{۲۶} در نامه دیگر نیز می‌گوید: «از آنجا که میرزا آقا خان آدم نغلا و نیرنگساز است» امیر کبیر «از او بدش می‌آید. علاوه مردی است به نهایت خودفروشی».^{۲۷} آقا خان، خود، فاسد بود و متأسفانه رفتارش بر شاه جوان نیز تأثیر سوء می‌نهاد.^{۲۸} او به دلیل سوء سیاست هایش - بر خلاف امیر کبیر - بین مردم محبوبیتی نداشت، بلکه خود و حتی بستگانش مورد نفرت مردم قرار داشتند^{۲۹} و فی‌المثل تجار کشور در جریان درگیری ایران و انگلیس در زمان صدارتش، از کمک به دولت سرباز زدند.^{۳۰} بی‌جهت نیست که برخی از زود به عنوان ماده تاریخ مرگ او (۱۲۸۱ق) تعبیر «عثمان ثانی» را ساختند.^{۳۱} شاه نیز به وی بی‌اعتماد بود و لذا چنانکه گذشت، در استانه صدارت از وی تعهد گرفت که به دولت ایران خیانت نکند.^{۳۲}

۳. میرزا آقا خان و حسینعلی بهاء، سابقه روابط بهاء، و میرزا آقا خان، به دوران پدرشان میرزا عباس نوری (پدر بهاء) و میرزا اسدالله خان نوری (پدر آقا خان) می‌رسد و میرزا عیسی اساساً ترقی سیاسی را در پلینتخت یا نوبستدگی در دفتر لشکر (اداره حسابداری وزارت جنگ) آغاز کرد که ریاست آن با پدر آقا خان بود.^{۳۳}

به گفته منابع بهائی، زمانی که آقا خان توسط میرزا آقاسی تنبیه بدنی و جریمه مالی شد و به کاشان تبعید گردید، آقا خان توان پرداخت وجه را نداشت و بهاء، به کمک او آمد و پول لازم را برای او تهیه کرد و در طول تبعید نیز به وی کمک مالی داد.^{۳۴} چنان که قبلاً گذشت، جرم آقا خان در آن واقعه از جمله داشتن ارتباط با سفارت انگلیس بود^{۳۵} و حتی آقا خان کوشیده بود «سفیر انگلیس را حامی خود» فرزند دهد که البته شاه نپذیرفته بود.^{۳۶}

نوری طبق نوشته مطلع الاوار، با نظر امیر کبیر مبنی بر خشکاندن ریشه غائله بابیان به وسیله اعدام بلب، مخالف بود. علاوه بر این، امیر، پیرو کشف برخی از توطئه‌های بابیان بر ضد او و دولت در تهران، بهاء، را در ۱۲۶۷ق به عراق تبعید کرد، اما پس از برکناری وی